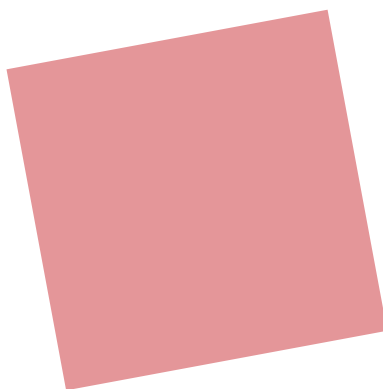


سیاست پست آنارشیسم



درباره کتاب

نیومن، در این کتاب، به بررسی پساآنارشیسم می‌پردازد و آنارشیسم قرن نوزدهم را از منظر پسااساختارگرایی بازتفسیر می‌کند. او از پسااساختارگرایی و متفکرانی مانند فوکو، دلوز و لکان الهام می‌گیرد تا دیدگاهی ضدذات‌گرایانه و ضدبنیادگرایانه را اتخاذ کند. نیومن دیدگاه آنارشیستی کلاسیک را که دولت را شر اساسی و قدرت را به‌عنوان یک نیروی سلطه برای واژگونی می‌بیند، نقد می‌کند. در عوض، پیشنهاد می‌کند که بایستی قدرت را به‌عنوان چیزی که همه‌جا هست، پراکنده است و خود 'سوژه‌ها' را تشکیل می‌دهد، در راستای دیدگاه فوکو در نظر بگیریم. پست - آنارشیسم ایده یک انقلاب کامل که نظم موجود را واژگون می‌کند را کنار می‌گذارد. این کتاب می‌تواند برای دانشجویان علاقه‌مند به نظریه‌های پست‌مدرن و نظریه پسااختارگرایی در علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و مطالعات فرهنگی مفید به فایده باشد.

درباره نویسنده

سال نیومن یک نظریه‌پرداز سیاسی بریتانیایی متولد ۱۹۷۲ است. او استاد نظریه سیاسی در کالج گلدسمیت دانشگاه لندن است. نیومن به‌خاطر آثارش در زمینه «پست - آنارشیسم» شناخته شده است. هدف رویکرد نیومن این است که سیاست را از نظم دولتی خارج کند و امکانات آنارشیسم را به‌عنوان یک عمل سیاسی و پروژه خودآیینی تجدید کند، درحالی‌که برخی از مقوله‌های مفهومی آنارشیسم کلاسیک را نیز تغییر می‌دهد. دیدگاه پساآنارشیستی نیومن چشم‌انداز منحصر به فردی را برای درک سیاست‌های رادیکال معاصر و ماهیت درحال تحول آنارشیسم در جامعه مدرن ارائه می‌دهد.

درباره مترجمان

جهانگیر جهانگیری عضو هیئت علمی بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز است. از ایشان مقالات زیادی در مجلات معتبر داخلی و خارجی به چاپ رسیده است. کتاب قدرت و سیاست در اندیشه پسااساختارگرا از همین نویسنده نیز ترجمه ایشان و حسن پورنیک است که توسط انتشارات مهراندیش به چاپ رسیده است.

سیاست پست آنارشیسم سال نیومن

مترجمان: جهانگیر جهانگیری (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)،
رودابه دهقانی و رعنا محمدتقی نژاد



نیومن، سال، ۱۹۷۲ م. Newman, Saul
سیاست پست آنارشیزم/سال نیومن: مترجمان جهانگیر جهانگیری... [و دیگران]: ویراستار مهدی سجودی مقدم؛
تهران: مهراندیش، ۱۴۰۳.
ص. ۲۸۴

۹۷۸-۶۲۲-۸۱۵۸-۳۷-۲
HX۸۳۳ ۳۳۵/۸۳ ۹۸۱۶۴۷۸



در این کتاب از «نشانه درنگ» که با علامت «!» مشخص می‌شود،
استفاده شده است. «نشانه درنگ» نویسه مناسبی است که به جای
ویرگولِ نابجا می‌نشیند و بسیاری از دشواری‌های خواندنِ درستِ
متنِ فارسی را نیز برطرف می‌کند.



سیاست پست آنارشیزم

• سال نیومن.

• مترجمان: جهانگیر جهانگیری (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)،

- رودابه دهقانی و رعنا محمدتقی‌نژاد
- ویراستار: مهدی سجودی مقدم
- مدیر هنری: پیمان صفائی تهرانی
- آماده‌سازی و نظارت فنی: مهراندیش
- چاپ: اول، تهران، ۱۴۰۳. چاپ: قشقای
- ۵۰۰ نسخه. شماره نشر: ۳۹۳
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۵۸-۳۷-۲
- قیمت: ۳۵۵۰۰ تومان



هرگونه خلاصه‌نویسی، تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به‌صورت کامل و یا بخشی از آن، اعم از چاپ، کپی، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و موجب پیگرد قانونی است

انتشارات مهراندیش

خیابان فلسطین شمالی، بعد از خیابان بزرگمهر، نرسیده به خیابان انقلاب،
کدپستی: ۱۴۱۶۹۳۴۱۱۳، واحد یک.
تلفن: ۶۶۴۸۹۳۶۵-۲۱ همراه: ۵۵۹۱۶۰۲



www.mehrandishbooks.com

mehrandish@yahoo.com

mehrandishnashr

mehrandishbooks

@mehrandishbooks

فهرست

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی	۷
از باکونین تا لکان: اقتدارستیزی و جابه‌جایی قدرت	۷
مقدمه	۱۱
یادداشت‌ها	۲۹
فصل اول	۳۱
مرگ خودخواسته حکومت: بازنگری در آنارشیزم کلاسیک	۳۱
یادداشت‌ها	۶۵
فصل دوم	۷۳
آنارشی نامشروط: به‌سوی هستی‌شناسی پست‌آنارشیست	۷۳
یادداشت‌ها	۱۰۵
فصل سوم	۱۱۱
یک بی‌نظمی کودکانه: آنارشیزم و مارکسیسم	۱۱۱
یادداشت‌ها	۱۵۱
فصل چهارم	۱۵۷
افق آنارشی: سیاست رادیکال 'پس از مارکس'	۱۵۷
یادداشت‌ها	۲۰۱
فصل پنجم	۲۰۹
بحث‌وجدل پیرامون آنارشیزم: هستی‌شناسی، اخلاق و اتوپیا	۲۰۹
یادداشت‌ها	۲۴۱
فصل ششم	۲۴۵
نتیجه‌گیری: پست‌آنارشیزم و سیاست رادیکال امروزی	۲۴۵
یادداشت‌ها	۲۶۳
کتاب‌نامه	۲۶۹

سپاسگزاری

بر خود لازم می‌دانیم از زحمات عزیزانی که در تدوین و تکمیل این کتاب یاری‌رسان ما بوده‌اند، صمیمانه قدردانی کنیم.

نخست، از جناب دکتر بندرریگی‌زاده که با دقت و وسواس علمی، زحمت تطبیق ترجمهٔ چهار فصل نخست کتاب را با متن اصلی متقبل شدند، سپاسگزاری ویژه می‌کنیم. همچنین از جناب آقای سجودی مقدم که ویراستاری نهایی این اثر را با تمام دقت و شکیبایی انجام دادند، نهایت تشکر و قدردانی را داریم.

در پایان، از تمامی عزیزانی که به‌نحوی از انحاء در این مسیر ما را همراهی کردند، سپاسگزاریم. محبت و حمایت‌های شما این اثر را به نقطهٔ تکمیل رساند.

امیدواریم این کتاب گامی مؤثر در ارتقای دانش و آگاهی باشد.

مترجمان

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی از باکونین تا لکان: اقتدارستیزی و جابه‌جایی قدرت^۱

تغییرات بسیاری از زمان انتشار نخستین ویراست کتاب از باکونین تا لکان در سال ۲۰۰۱ رخ داده است. کتابی که در بحبوحه اشتیاق گرم و شدید پست‌مدرن نوشته شد، و تقابل‌گریزن‌ناپذیر میان نظریهٔ آنارشستی (به‌ویژه نظریهٔ آنارشست‌های بزرگ قرن نوزدهم مانند باکونین، پرودون، کروپتکین و اشتیرنر) و تفکر پساساختارگرایی (که چندسالی است درحال برافروختن دنیا و ویران کردن وفاداری‌گرمی داشته‌ما به انسان، انسانیت و عقل است) را مورد کاوش قرار داد. آن‌گونه که فوکو بیان می‌کند، «روشنگری در عین آنکه به اکتشاف آزادی‌ها پرداخت، انضباط‌ها را نیز خلق کرد.» در بطن فلسفهٔ آنارشستی نوعی تنش وجود داشت، به‌طوری که به‌طرزی رادیکال روابط نابرابر قدرت را طرد می‌کرد، درحالی که این امر را به نام برخی ایدئال‌های خاص روشنگری صورت می‌داد و تعهدات انقلابی خود را بر ظرفیت‌های عقلانی و اخلاقی درونی انسان بنیان می‌گذاشت. اما این‌گونه به نظر رسید که چنین بنیان‌های هنجاری و هستی‌شناختی آن‌گونه که در ابتدا تصور می‌شده از پایداری یا شفافیت برخوردار نیستند، و لذا (نه تنها آنارشسیم، بلکه) سیاست رادیکال را به روی مجموعه‌ای از سرگشتگی‌ها می‌گشایند که در آن 'مقوله‌های مرکزی آزادی، ذهنیت و فراروایت به‌مثابه یک انقلاب مبهم و گنگ به نظر می‌رسند. میان این دو نوع از اندیشه همواره تقابلی ضروری وجود داشت؛ درحالی که هر دو شامل یک ویژگی مشترک ضداقتدارگرایی بودند و در این تقابل 'هریک محدودیت‌های دیگری را آشکار می‌ساخت. متفکرین پساساختارگرا مانند فوکو، دریدا، دلوز و گاتاری، و لکان، طرح‌های گفتمانی، روابط پنهان قدرت و شکاف‌های هستی‌شناختی را در پس سیمای ایدهٔ انسان آشکار می‌ساختند؛ درحالی که آنارشسیم، پساساختارگرایی را

1. From Bakunin to Lacan: anti-authoritarianism and the dislocation of power.

به یک انسجام سیاسی بالقوه که همواره از آن محروم بود، مجهز می‌ساخت. اصطلاح «پست‌آنارشیسم» تلاشی بود برای سنتز کردن این دو خط فکری (همراه آوردن آنان در یک همنواییِ پرحاصل و کاوش در دلالت‌های سیاسی این قرابت).

از آن‌پس، این پیوند غیرمتجانس پسااختارگرایانه یا پست‌آنارشیسم حیات خود را اختیار کرده و در مباحث و مناظره‌ها میان محققین آنارشیست و همچنین به‌طور عام‌تر در قلمروهای نظریه‌ سیاسی رادیکال رایج و متداول گشته است. این امر تا حدی ناشی از برجستگی فزاینده خود آنارشیسم است: آنارشیسم از حاشیه سیاست رادیکال (جایی که دهه‌ها در آنجا در حال فرسودن بود) به‌سوی صف مقدم نزاع‌های معاصر آمده است، به‌ویژه امواج کشمگری جهانی، از انحراف‌های ضدسرمایه‌داری پس از نبرد سیاتل گرفته تا جنبش تصرفی^۱ متأخر. آن‌گونه که دیوید گرابر^۲ و بسیاری از مفسرین دیگر بیان کرده‌اند، امروزه سیاست ضدسرمایه‌داری رادیکال به آنارشیسم شباهت دارد و به اصول آن از جمله سازمان‌دهی افقی^۳، کنش مستقیم و تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع قرابت می‌یابد. برای سال‌های متمادی شاهد طغیان سیاست شبکه‌ای بوده‌ایم، از زاپاتیستا در چیاپاس گرفته تا گروه‌های خویشاوندی و شبکه‌های پنهانی تری مانند شبکه ناشناس^۴. همان‌گونه که مدعی بوده‌ام، فراروایت انقلاب (که متضمن یک رویداد جهانی است که در آن قدرت دولت توسط سازمانی پیشگام به تصرف درمی‌آید) با یک شیوه متفاوت کنش جایگزین شده است، یک سیاست خرد که در سطحی محلی‌تر به دگرگونی روابط و فضاهای اجتماعی می‌پردازد. مطمئناً همان‌گونه که بهار عربی نشان داده است، هنوز دگرگونی‌های سیاسی کلان وجود دارند (تلاش‌های شجاعانه ازسوی مردم عادی علیه نابرابری‌های طاقت‌فرسا) اما به‌طور کلی موفقیتشان کمتر بوده است. خود فوکو جنبه‌هایی از انقلاب ایران را در سال ۱۹۷۹ تحسین می‌کرد، به‌ویژه معنویت سیاسی آن را که در میل مردم برای به خطر انداختن جانشان برای شکست رژیم شاه مشاهده کرده بود. لذا ما نباید از رفعت و تعالی انقلاب‌ها بکاهیم؛ اما نیز نمی‌توانیم اغفال آنان را در جان دادن به اشکال جدید قدرت نادیده بگیریم. این همان چیزی است که در کتاب حاضر از آن به‌عنوان «مکان قدرت» یاد کرده‌ام، تمایل ساختاری قدرت برای بنیان نهادن مجدد خود، حتی در جنبش‌های انقلابی‌ای که در پی

1. Occupy movement.

2. David Graeber.

3. Horizontal organization.

4. Anonymous.

واژگونی آن هستند. این ینش را عمیقاً مروهون آنارشیست‌ها در مجادله‌شان با مارکسیست‌ها و لنینیست‌ها دربارهٔ استراتژی انقلابی هستیم.

شاید امروزه دلیل ضد هژمونیک بودن جنبش‌های ضد سیستم نیز همین امر باشد؛ این جنبش‌ها به دنبال متزلزل کردن قدرت هستند، بدون آنکه جایگزین آن شوند. آنچه من طغیان می‌نامم (ایده‌ای که آن را از ماکس اشتیرنر اقتباس کرده‌ام) نوعی از کنش (عمل) است که هم‌زمان فردی و جمعی است، و تصرف قدرت سیاسی یا حتی نابودی عمدهٔ قدرت بخشی از هدف آن را تشکیل نمی‌دهد، بلکه به دنبال رهایی دادن خود از قدرت و الگوهای فرمان‌بری است که قدرت را ابقا می‌کنند. جدا از آنکه این امری ضدسیاسی یا واپس‌زنیِ رواقیِ نزاع‌های سیاسی باشد، منجر به کنار گذاشتن رادیکال ساختارهای قدرت می‌شود. کار اخیرتر من دربارهٔ پست‌آنارشیسم (نگاه کنید به Postanarchism, 2015)، ایدهٔ طغیان و همچنین هستی‌شناسی 'آنارشی را برای بازاندیشی در سیاست رادیکال' امری کانونی تلقی می‌کند.

اما ما باید با این واقعیت نیز کنار بیاییم که خودِ قدرت نیز به امری «آنارشیک» بدل شده است، اینکه نهادهای سیاسی در جوامع سراسر دنیا درحال تجربهٔ یک بحران مشروعیت سهمگین هستند، و کارکرد نمایندگی سیاست به‌طور جبران‌ناپذیری درهم شکسته است. این ضرورتاً نشانهٔ امیدوارکننده‌ای نیست، چراکه هنوز نمی‌دانیم چه چیزی جایگزین آن خواهد شد. شرایط نیهیلیسمِ کنونی ما ممکن است به پایانی وخیم‌تر از سرمایه‌داریِ نئولیبرال منتهی شود (و هم‌اکنون نیز در بسیاری از جوامع سراسر جهان می‌توانیم نشانه‌هایی از یک واکنش فاشیستیِ درحال ظهور را مشاهده کنیم، با انرژی تاریک و خشن و نیز جنگ مدنی جهانی آن). مخاطرهٔ توأم با واسازی بی‌پایانِ قدرت آن است که قدرتِ متمایل به گرفتن صورت آشکار و سرگشودهٔ خود می‌شود، و این همان زمانی است که به طرز خطرناکی بی‌ثبات و اربابگر می‌شود. ادعای من این است که دوران ما درحال تغییر است، اصول و نهادهای آشنا (ی سیاسی و اقتصادی) که سابقاً هژمونیک بودند، بیش‌ازپیش برایمان تهی و مرده می‌نمایند، و راز بزرگ نیستیِ قدرت^۱ درحال افشا شدن است. یقیناً این لحظه دارای خطرات بسیار است، نه میل به اعاده کردن اصل اقتدار، بلکه پر کردن جای آن با تکرار و گسترش دهشتناک قدرت. هیچ پروژهٔ سیاسی رادیکالی نمی‌تواند به خود اطمینان دهد که از این اغوا یا وسوسهٔ دائمی مصون است. در همین

1. Power's non-existence.

۱۰ سیاست پست آنارشیکسم

حال، شرایط آنارشیک هستی‌شناختی‌ای که به‌طور فزاینده‌ای در حال نمایاندن خود است، افقی را برای تفکر و کنش سیاسی خلاقانه به روی ما می‌گشاید. امروزه وظیفه سیاست رادیکال این نیست که یک هژمونی جدید را بر فراز این افق پوچ و تهی بنا نهد، بلکه بیشتر آن است که صورت‌هایی از زندگی و کنش‌های آزادانه را ترویج و تثبیت کند که به نمایان و قابل دیده شدن آن کمک نمایند.

بدون شک نظریه پست آنارشیکسم می‌تواند از سنت فلسفی و سیاسی ایران و همچنین از کنشگران مشارکت‌کننده درس‌های فراوانی بیاموزد، مانند افرادی که فوکو در سال ۱۹۷۹ تحسینشان می‌کرد، آنانی که درگیر در یک نزاع غریب و شجاعانه علیه سلطه و نابرابری بودند. امید من آن است که این کتاب بتواند گفت‌و شنودی را میان کنشگران و متفکران ایران و غرب بگشاید، و در نهایت از اینکه کار من شایسته ترجمه بوده است، بسیار خرسندم.

سال نیومن

لندن، اوت ۲۰۱۶

مقدمه

چرا به آنارشیسم علاقه‌مند باشیم؟ چرا به یکی از بدعت‌آمیزترین سنت‌های سیاسی‌ای علاقه‌مند باشیم که حضور سایه‌گون^۱ آن در سیاست‌های انقلابی، بسیاری را بر آن داشت که به‌عنوان شکلی از بیماری روانی ایدئولوژیکال^۲ طردش کنند. ادعای اصلی آنارشیسم (اینکه می‌توان بدون دولت و بدون یک اقتدار مرکزی زندگی کرد) مورد لعن و کفر بوده است؛ این ادعا نه تنها از سوی جریان‌های اصلی فهم سیاسی که میراث سنت حاکمیت^۳ را می‌پذیرند، بلکه از سوی سایر انواع سیاست رادیکال و انقلابی که دولت را ابزار مناسبی برای دگرگونی جامعه قلمداد می‌کنند نیز با چنین واکنشی مواجه شده است.

علاوه بر این، آنارشیسم در اغلب مواقع از انسجام ایدئولوژیکی و سیاسی‌ای که سایر سنت‌های سیاسی از آن برخوردار بوده‌اند، محروم بوده است. به‌رغم وجود ساختمان فکری مشخص حول اصول ضد اقتدارگرا^۴ و تساوی طلبی^۵، آنارشیسم همواره گمراه و پراکنده بوده است؛ هرچند که آنارشیسم نمایندگان کلیدی خود را داشته، اما برخلاف مارکسیسم، حول یک نام مشخص شکل نگرفته است. درحقیقت، به‌رغم ابتکار شگفت‌انگیز برخی متفکران کلاسیک آنارشیست (و هدف من نیز در کتاب حاضر نشان دادن همین بدعت نظری است) معمولاً آنارشیست‌ها را نه با نظریه بلکه با عمل انقلابی مرتبط دانسته‌اند (۱). همچنین با آنکه آنارشیسم به لحاظ تاریخی تأثیر مشخصی بر جنبش‌های کارگری و سایر کشمکش‌های رادیکال داشته، اما مانند مارکسیسم از نظر سیاسی هژمونیک نبوده است. آنارشیسم در شعله‌های درخشان شورش زبانه کشید (شورش‌ها و پروژه‌های خودمختار

1. Shadowy.

2. Sovereign tradition.

3. Anti- authoritarianism.

4. Egalitarianism.

5. Heterodox.

طی قرن‌های ۱۹ و ۲۰) اما این‌ها نیز بسیار سریع نابود یا بی‌رحمانه سرکوب شدند. در عین حال، به‌رغم این شکست‌ها و حاشیه‌ای بودن آنارشسیسم، شاید بتوان به نکته‌ای اشاره کرد که می‌تواند «آنارشسیست نامتغیر»^۱ (۲) نامیده شود: تمایل همیشگی برای زندگی بدون حکومت که شبیح آن دائماً بینش سیاسی را در بر گرفته است. طرد اقتدار سیاسی به نام برابری و آزادی^۲ همیشه بخشی از واژگان زبان‌رهایی و رستگاری خواهد بود. ابراز این تمایل را امروزه می‌توان در نزاع‌های معاصر علیه سرمایه‌داری جهانی مشاهده کرد، که البته نزاع‌هایی برای خودمختاری نیز هستند. چشم‌انداز آنارشی (زندگی بدون وجود حکومت که برای سنت حاکمیت کابوس فرجامین است)، تجسم اشتیاق ازلی سنت رادیکال است. لذا هدف اصلی من در این کتاب اثبات جایگاه آنارشسیسم به‌عنوان افق واقعی سیاست رادیکال است.

این ادعایی جسورانه است. آنارشسیسم توسط بسیاری، در واقع اکثریت، در چپ سیاسی اتوپایی قلمداد می‌شود. در سیاست رادیکال^۳ ابعاد اتوپایی اجتناب‌ناپذیری وجود دارد؛ در واقع این همان چیزی است که آن را رادیکال کرده است. بایست بگویم که اتوپاباوری باید مورد دفاع قرار گیرد نه اینکه انکار شود. بعلاوه باید یادآور شوم که جامعه‌ای با ارتباط آزاد و فارغ از دولت رؤیای مارکس هم بود. آنارشسیسم شامل رادیکال‌ترین تجلی اصول آزادی و برابری است که قابل تجزیه نبودن آن‌ها از هم و همچنین عدم تحققشان در چارچوبی دولتی‌گرا را اعلام می‌کند: آزادی و برابری، هرکدام به شیوه‌های مختلفی توسط دولت در بند و محدودیت هستند. مطابق با آنارشسیسم، دموکراسی نمی‌تواند به‌خوبی در بطن دولت محقق شود. دموکراسی (که موتور ایجاد مفصل‌بندی‌های^۴ جدید و رادیکال برابری و آزادی است) همواره از محدودیت‌های دولت عدول می‌کند و با اصول سلطه دولت در تقابل است. هرچند برای آنارشسیست‌ها، دموکراسی باید چیزی بیش از قاعده اکثریت باشد، چراکه می‌تواند آزادی فردی را تهدید کند. ترجیحاً دموکراسی باید به‌عنوان دموکراسی تکنیکی‌ها^۵ تصور شود.

به همین دلایل، آنارشسیسم در مرکز سیاست‌رهایی‌بخشی^۶ است و می‌تواند به‌مثابه قلمرو واقعی سیاست رادیکال قلمداد شود. همچنین یکی از بحث‌های من این است

1. Anarchist invariant.
2. Articulations.
3. Singularity.
4. Politics of emancipation.

که آنارشیسیم درس‌های مهمی برای آموختن به سایر اشکال سیاسی دارد. برای مثال، آنارشیسیت‌ها تناقض‌نهایی لیبرالیسم را پررنگ می‌کنند: هرچند که در لیبرالیسم، نظارت‌ها و موازنه‌های نهادی به کار گرفته می‌شوند و بدین طریق انتظار می‌رود که قدرت دولت مهار شود، اما آزادی و حقوق فردی را هیچ‌گاه نمی‌توان درون نظم دولتی به درستی محقق کرد. سیاست امنیت^۱ و امتیازات ویژه^۲، که همواره بخشی از لیبرالیسم بوده‌اند و به دوره لاک^۳ بازمی‌گردند، در نهایت منجر به تشدید قدرت دولت می‌شوند و لذا تهدیدی برای آزادی فردی ایجاد می‌کنند. لیبرالیسم همواره بر پایه پروژه غیرممکن آشتی دادن آزادی و امنیت استوار بوده است. بعلاوه، آنارشیسیت‌ها نشان می‌دهند که تلاش‌های لیبرالیسم برای توجیه قدرت دولت از طریق نظریاتی مثل سازش و قرارداد اجتماعی تردستی‌هایی غیرمتماعدکننده‌اند و در نتیجه دولت^۴ تحمیل نامشروع قدرت باقی می‌ماند. با این حال، درون لیبرالیسم بُعدی آنارشیسیت وجود دارد: برای مثال، لحظه طغیان در فلسفه سیاسی لاک، یا آزادی‌خواهی رادیکال که در تفکرات جی. اس. میل^۵ وجود دارد. شاید آنارشیسیم به عنوان روی وحشی لیبرالیسم دیده شود که در جست‌وجوی گسترش قلمرو آزادی فردی است و نشان می‌دهد این امر تنها در غیاب دولت و در دل برابری اجتماعی و اقتصادی قابل تحقق است.

آنارشیسیت‌ها به سوسیالیست‌ها این درس ضروری را می‌دهند که برابری اجتماعی نمی‌تواند به قیمت آزادی متولد شود؛ و نه تنها این رابطه جایگزینی (فدا کردن) از آزادی و خودمختاری فردی تخطی می‌کند، بلکه خود نیز در مسیری غیر از برابری منحرف می‌شود. آن برابری^۶ که به صورت قهری بر افراد تحمیل شود، متضمن برخی مکانیسم‌های استبدادی قدرت است، و این فی‌نفسه شکلی از نابرابری است؛ رابطه سلسله‌مراتبی فرماندهی^۷ و فرمان‌بری^۸ که ایده واقعی برابری را به استهزاء می‌گیرد. برابری^۹ بی‌معنا و خودمتناقض خواهد بود، مگر آنکه مردم بتوانند آزادانه و بدون دخالت یک دستگاه دولتی متمرکز آن را

1. Politics of security.

2. Prerogative.

3. Locke.

4. J. S. Mill.

5. Command.

6. Obedience.

7. Self-contradictory.

برای خود انتخاب نمایند. آنارشسیست قرن نوزدهمی روس، میخائیل باکونین،^۱ در مباحثات خود با مارکس در انترناسیونال اول^۲ گوشزد می‌کند که اگر دولت خودش در یک انقلاب سوسیالیستی نابود نشود، دیکتاتوری‌ای از بوروکرات‌ها و دانشمندان ظهور خواهد یافت که بر رعایا و کارگران حکومت می‌کنند، و استبدادی جدید را تحمیل می‌نمایند (پیش‌بینی‌ای که در تجربه انقلاب بلشویک^۳ و پس‌آیند آن تأیید شد).

در دوران اخیر شاهد افول این دو ایدئولوژی رقیب بوده‌ایم. لیبرالیسم سیاسی (در حدی که همیشه به‌عنوان چیزی غیر از یک نظریه وجود داشته) نه‌تنها توسط بنیادگرایی بازار (نئولیبرالیسم)، جایی که بازار فضای سیاسی را اشغال می‌کند، تخریب شده، بلکه همچنین توسط سیاست امنیت^۴، که در آن منطق خودکامه^۵ ضرورت و کنترل^۶ جایگزین زبان حقوق، آزادی‌ها و جواب‌گویی قدرت شده نیز تخریب می‌شود. لیبرالیسم توسط نتیجه خودش، یعنی امنیت و بازار از پای درآمده است. همچنان که برای سوسیالیسم، شکل انقلابی مارکسیست به‌واسطه تجربه اتحاد شوروی از اعتبار افتاد، و شکل سوسیال‌دموکرات پارلمانی آن در این تصور که می‌تواند اشتیاق سرد بازار سرمایه‌داری را گرم‌تر کند در یک تسلیم مطلق به آن خاتمه یافت.

با این وجود، در بررسی اینکه آیا آنارشسیسم می‌تواند هیچ‌گونه جایگزینی برای این ایدئولوژی‌ها ارائه کند، باید این سؤال را مطرح نماییم: آنارشسیسم به‌عنوان نوعی سیاست چگونه است؟ آیا نظریه سیاسی آنارشسیستی وجود دارد؟ آیا آنارشسیست چیزی بیش از طرد اقتدار سیاسی، تکانه‌ای سرکش یا «میل به نابودی»^۷ معروف باکونین^۸ است؟ آیا آنارشسیسم چیزی متمایز برای افزودن به تفکر سیاسی دارد؟ از آنجایی که آنارشسیسم همواره خود را ضدسیاست مطرح کرده، این سؤال^۹ پارادوکس مشخصی را در آنارشسیسم ظاهر می‌کند. آنارشسیسم آگاهانه به‌دنبال براندازی سیاست بوده، و تضادی مانوی^۸ را میان اصل

1. Mikhail Bakunin.
 2. First International.
 3. Bolshevik.
 4. Politics of security.
 5. Totalitarian.
 6. Urge to destroy.
 7. Bakunin.
 8. Manichean.

اجتماعی^۱ (متشکل از قانون طبیعی، و شرایط اخلاقی و عقلانی) و اصل سیاسی^۲ (که همان نظم غیرطبیعی قدرت است) متصور بوده است. لذا امحاء دولت به معنای امحاء خود سیاست تصور می‌شد، شورشِ امرِ اجتماعی علیه امرِ سیاسی. اگر این‌گونه باشد، آیا آنارشیسیم هنوز می‌تواند نوعی سیاست تلقی شود؟ بلی، چراکه در عین خواهش براندازی سیاست، آنارشیسیت‌هایی مانند باکونین و کروپوتکین^۳ نیز استراتژی‌های انقلابی، سازمان‌دهی و بسیج مردمی، برنامه‌های سیاسی و شکل جوامع پسانقلابی را مورد بحث قرار می‌دادند، که مطمئناً همگی آنان مسائلی سیاسی هستند. پس این پارادوکس، به مفهوم متفاوتی، از سیاست منجر می‌شود: سیاستی که در بیرون و در تضاد با دولت فهمیده می‌شود. لذا تنش میان ضدسیاست و سیاست که در مرکز آنارشیسیم جای دارد، بر جدایی سیاست از چارچوب دولت اثرگذار است. به این ترتیب چالش اصلی کتاب حاضر پرداختن به چیستیِ معنای سیاست بیرون از نظم هستی‌شناختیِ حاکمیت دولت است.

یک سیاستِ ضدسیاست؟^۴

لذا می‌بایست در نظر داشته باشیم که آنارشیسیم فقط ضدسیاست نیست (بلکه یک سیاست نیز هست). اجازه دهید آنارشیسیم را به عنوان سیاستِ ضدسیاست^۵ یا سیاستِ ضدسیاسی^۶ صورت‌بندی نماییم. اما این صورت‌بندی منجر به دشواری‌هایی برای آنارشیسیم کلاسیک می‌شود. می‌بایست معنای این سرگشتگی^۷ را دقیق‌تر بررسی نماییم: معنای سیاست در متن ضدسیاست چیست؟ و ضدسیاست در متن سیاست چه معنا می‌شود؟ یک سمت از این صورت‌بندی چه موانع و محدودیت‌هایی را برای سوی دیگر ایجاد می‌کند؛ و هریک چه امکاناتی را برای دیگری مهیا می‌کند؟

پست آنارشیسیم می‌تواند به عنوان تحقیقِ این لحظهٔ سرگشتگی آور^۸ در آنارشیسیم

-
1. Social Principle.
 2. Political Principle.
 3. Kropotkin.
 4. A Politics of anti-politics.
 5. Politics of anti- politics.
 6. Anti- political politics.
 7. Aporia.
 8. Aporetic.

قلمداد شود. پست‌آنارشیسم فرم خاصی از سیاست نیست؛ و هیچ‌گونه برنامه یا رهنمودهای واقعی را پیشنهاد نمی‌کند. حتی یک نظریه دربارهٔ سیاست هم نیست. و نبایست نوعی رهایی یا عزیمت به ورای آنارشیسم دیده شود؛ و بر «بعداز» آنارشیسم نیز دلالت ندارد. برعکس، پست‌آنارشیسم پروژه‌ای است برای رادیکالیزه و تجدید کردن سیاست آنارشیسم (پروژه‌ای برای در نظر گرفتن آنارشیسم به‌عنوان یک سیاست). بیایید پست‌آنارشیسم را به‌عنوان نوعی واسازی^۱ فهم کنیم. برای دریدا، واسازی یک روش‌شناسی است که هدف آن مورد پرسش قرار دادن و نمایان کردن سلسله‌مراتب‌های مفهومی، تقابل‌های دوتایی و سرگشتگی‌ها در فلسفه است (لحظه‌های ناهماهنگی و تناقض). این فرایندی است که در افق «انسداد متافیزیک»^۲ رخ می‌دهد، و هدف آن آشکار کردن چیزی است که دریدا متافیزیکِ حضور نام می‌نهد که هنوز هم شیخ آن تمام گفتمان فلسفی را در بر گرفته است. در نتیجهٔ تضعیف این متافیزیک حضور، خوانشی واسازانه نشان می‌دهد که هیچ مفهومی یک واحد خودبسنده و جامع نیست: هویت آن همواره وابسته به اصطلاحی دیگر است که انکار می‌شود و حضورش در آن لحظه باعث بی‌ثباتی اصطلاح مسلط می‌گردد (۳). با این وجود، همان‌طور که دریدا مشخص می‌کند، واسازی نباید به‌عنوان تخطی ساده‌ای از فلسفه تلقی شود:

هیچ تخطی نخواهد بود اگر کسی آن را نوعی جای‌گیری ناب و ساده به ورای متافیزیک درک کند ... حال چه در حملات و چه در تخطی‌ها، ما با قاعده و برنامه‌ای همراه هستیم که متافیزیک به صورتی تقلیل‌ناپذیر^۳ بدان گره خورده است، به‌طوری که هرگونه رفتار تخطی‌آمیز - دقیقاً از طریق اعمال سلطهٔ درون انسداد متافیزیک - ما را درون آن محصور می‌نماید. اما، ساحت درونی از طریق اقداماتی که در مورد آن انجام می‌شوند و به‌واسطهٔ راه‌های گشایشی که بر محدودهٔ [ایجادشده به‌وسیلهٔ متافیزیک] اعمال می‌گردند جرح و تعدیل می‌شود. در نتیجه، تخطی‌ای که از صورت گرفتن آن [سخن به میان می‌آید] هیچ‌جا به‌عنوان یک عمل انجام‌شده^۴ حضور ندارد.

به همین نحو، پست‌آنارشیسم نوعی تخطی یا عزیمت ورای واژگان آنارشیسم نیست؛ آنارشیسم را پشت سر نمی‌گذارد، بلکه درونش به‌مثابهٔ تعهد و اشتغالی مداوم به

1. Deconstruction.
2. Closure of metaphysics.
3. Irreducibly.
4. Fait accompli.

محدودیت‌های آن عمل می‌کند، و برای تغییر و بازاندیشی این محدودیت‌ها لحظه خروج را طلب می‌کند. بدین ترتیب، حوزه گفتمانی^۱ آنارشیزم را بدون ترک آن اصلاح می‌نماید. پست آنارشیزم عمده‌تاً متافیزیکی حضور که شیخ آن آنارشیزم را دربر گرفته است، مورد تحقیق و پرسش قرار می‌دهد؛ و در جست‌وجوی بی‌ثبات کردن شالوده‌گرایی^۲ است. ابزارهای واسازانه آن شامل تفکرات پساساختارگرایانه و عناصر نظریه روان‌کاوانه^۳ است؛ ابزاری که بدان وسیله، نقد هویت‌های ذات‌گرا و بنیان‌های عمیق هستی‌شناختی ژرف را بسط می‌دهم. چنانکه نشان خواهیم داد، برخی از مقولات مرکزی و ادعاهای تفکر کلاسیک آنارشیزمی بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که به‌لحاظ نظری دیگر نمی‌توانند پایدار و دائمی باشند. این‌ها عبارت‌اند از: درکی ذات‌گرایانه از سوژه؛ جهان‌شمولی^۴ اخلاق و منطق، و ایده مرفقی بودنِ روشنگری بشر؛ تصور نظم اجتماعی به‌عنوان نظامی طبیعی ساخته (برای مثال توسط قوانین طبیعی) و عقلانی؛ تصور دیالکتیکی از تاریخ؛ و نوعی پوزیتیویسم^۵ مشخص که بر مبنای آن علم می‌تواند حقیقت روابط اجتماعی را نمایان کند. این ایده‌ها از گفتمان انسان‌گرایی روشنگری بر می‌خیزند که آنارشیزم قرون هجدهم و نوزدهم بسیار متأثر از آن‌ها بود. من ادعا دارم که این ایده‌ها قدرت کامل خود را از دست داده‌اند؛ و بخشی از یک پارادایم معرفت‌شناختی مشخص هستند، شیوه مشخصی از تفکر و دیدن دنیا که بسیار مسئله‌برانگیز است و تداوم یافتن آن دشوار می‌باشد. این بدان معنا نیست که روشنگری منسوخ شده است، بلکه یعنی گرایش‌های اصلی آن باید مجدداً مورد بررسی قرار گیرند.

اما انتقاد پست آنارشیزمی به شالوده‌گرایی بدان معنا نیست که ما باید سیاست‌رهایی بخشی و اصول آزادی و برابری که انگیزه آنارشیزم هستند را واگذاریم. بلکه کاملاً برعکس. من حقیقتاً ادعا می‌کنم که امروزه آنارشیزم برای توسعه سیاست و اخلاق رادیکال آزادی - برابری نیازی به این بنیان‌های عمیق در طبیعت آدمی و روشنگری عقلانی و معنوی ندارد.

اگر این تنش سرگشتگی آور میان سیاست و ضدسیاست چنان‌که برای آنارشیزم صدق می‌کند را کاوش نمایم، می‌بینیم که وقته سیاست منجر به عارضه‌ای برای آنارشیزم

1. discursive field of anarchism.

2. Foundationalism.

3. Psychoanalytic.

4. Universality.

5. Positivism.

می‌گردد. برای مثال، سیاست اشاره به گونه‌ای درگیری با روابط قدرت دارد. به پیروی از بینش میشل فوکو^۱ مبنی بر آنکه روابط قدرت هم فراگیر و هم سازندهٔ هویت‌های اجتماعی، عملکردها و گفتمان‌ها هستند، سیاست (حتی سیاستِ رادیکال) فعالیت است که درون زمینه‌ای با ساختاربندی قدرت صورت می‌گیرد. هرچند که هیچ‌گاه نمی‌توانیم کاملاً از قدرت پیشی بجویم (چون همواره شکلی از روابط قدرت وجود خواهد داشت)، اما می‌توانیم به‌طور بنیادی این حوزه از قدرت را از طریق فعالیت‌های مداوم آزادی‌اصلاح نماییم. علاوه بر این، همهٔ اشکال سیاستِ رادیکال (به‌خصوص آنارشسیسم که مدعی است قدرت و اقتدار^۲ غیرطبیعی و غیرانسانی هستند) بایست با امکان تعلقِ روانیِ سوژه به قدرت، تمایل به اقتدار و خود-استیلا^۳ که از زمان فروید^۴ تا رایش^۵ مطرح بوده، رقابت کند. لذا، اگر بخواهیم با مسئلهٔ بندگی^۶ داوطلبانه مقابله کنیم، انقلاب علیه قدرت و اقتدار بایست متضمن انقلابی خرده-سیاسی^۷ باشد که در سطح تمایل سوژه رخ دهد. همچنین تأکید بر وقتهٔ سیاسی: در آنارشسیسم بیشتر ایدهٔ احتمال و حادثه را تصدیق می‌کند تا روایتی انقلابی را که به‌واسطهٔ آشکارسازیِ عقلانیِ روابط اجتماعی و قوانین تاریخی تعیین شده باشد. انقلاب‌ها و طغیان‌ها (حتی آن‌هایی که براندازی دولت را جست‌وجو می‌کنند) حوادثی تاریخی‌اند که باید ساخته شوند و خودبه‌خود نیازمند سازمان‌دهی آگاهانه و بسیج سیاسی هستند.

هرگاه قطب سیاسی محدودیت‌های مشخصی را اعمال می‌کند (واقعیت قدرت، خطرات بندگی داوطلبانه و ...) قطبِ غیرسیاسی، برخلاف آن، در طلب خروج است: حرکتی ورای محدودیت‌ها. این معنای افق نامتناهی و نامحدود است که در آن هرچیزی ممکن است. این وقتهٔ اتوپیاست و به معنایی دیگر وقتهٔ اخلاق نیز هست. همان‌گونه که گفته شد، آنارشسیسم دارای بعد اتوپیایی مهمی است، حتی اگر آنارشسیست‌های کلاسیک^۸ خود ادعا کرده باشند که برخلاف ماده‌گرایان^۹ و عقل‌گرایان^{۱۰}، اتوپیاور نیستند. درواقع،

-
1. Michel Foucault.
 2. Self- domination.
 3. Freud.
 4. Reich.
 5. Servitude.
 6. Micro- political.
 7. Materialists.
 8. Rationalists.

برخی عناصر اتوپایی بخشی ضروری از هر نوع سیاست رادیکال هستند؛ همراه مخالفت با نظم موجود، به ضرورت^۱ یک جایگزین مطالبه می‌شود: بینش اتوپایی. با این حال، تلاش من بر این است که در این کتاب رهیافتی متفاوت به اتوپاباوری را صورت‌بندی نمایم: اهمیت تصور کردن جایگزینی برای نظم موجود به معنای طرح برنامه‌ای دقیق برای آینده نیست، بلکه بیشتر به جهت در اختیار نهادن نقطه‌ای از اختلاف و بیرونیت است به مثابه راهی برای بازجویی یا استنطاق محدودیت‌های این نظم. علاوه بر آن، در مورد اتوپا باید برحسب عمل (عمل در اصلی‌ترین معنای آن) و خلق جایگزین‌ها در زمان حال و موقعیت‌های موضعی تفکر کرد، نه برحسب در انتظار ماندن برای انقلاب. اتوپا چیزی است که در خود کشاکش‌های سیاسی ظهور می‌یابد.

اخلاق نیز خروج از نظم موجود را ایجاب می‌کند، اما از جهتی متفاوت. اخلاق بدان معنا که من در اینجا می‌فهمم، شامل آشکار کردن هویت‌ها، اعمال، نهادها و گفتمان‌های سیاسی موجود برای دیگری است، دیگری‌ای که فراتر از ضوابط و شرایط آنان قرار می‌گیرد. اخلاق صرفاً به کارگیری هنجارهای اخلاقی و عقلانی نیست (بلکه بیشتر ترلزل پیوسته حاکمیت هنجارها، هویت‌ها و نهادهایی است که مشروعیتشان را از این هنجارها می‌گیرند؛ [متزلزل کردن آن‌ها] به وسیله چیزی که از چنگشان می‌گریزد). لذا اخلاق چیزی است که سیاست را از بیرون تخریب می‌کند. در اینجا بایست فهمی آنارشیک از اخلاق که تاحدی از امانوئل لویناس^۱ اقتباس کرده‌ام را بسط دهم.

نکته این است که سیاست نمی‌تواند بدون ضدسیاست عمل کند و برعکس. این دو باید همراه یکدیگر حرکت کنند. همواره باید بیرونی ضدسیاستی وجود داشته باشد، و قته اتوپایی گسست^۲ و افراط^۳ که محدودیت‌های سیاست را تخریب می‌کند. و قته اخلاقی نمی‌تواند به وسیله بعد سیاسی تحت الشعاع قرار گیرد، اما به رغم آنکه برخی مانند کارل اشمیت عنوان کرده‌اند، از آن هم نمی‌تواند جدا شود. اگر قرار باشد تصور یا درکی از امر سیاسی به دست آید، تنها از طریق تنش سازنده مشخصی با اخلاق ممکن است. هم‌زمان، ضدسیاست نیاز دارد تا به لحاظ سیاسی مفصل‌بندی شود؛ نیازمند آن است که از طریق مبارزات و درگیری‌های واقعی با اشکال مختلف سلطه به عمل تبدیل شود. باید روشی

1. Emmanuel Levinas.

2. Rupture.

3. Excess.

برای سنجش سیاسی بینش ضدسیاسی از طریق پیروزی‌ها، شکست‌ها و دستاوردها و واژگونی‌های^۱ استراتژیک مهیا باشد. لذا درحالی‌که ضدسیاست به تفوق بر نظم موجود اشاره دارد، نمی‌تواند از آن فرار کند (بلکه باید با محدودیت‌های آن مقابله کند، و اینجا همان لحظه‌ای است که پای سیاست به میان می‌آید). تفوق بر قدرت به معنای درگیری با آن است و نه اجتناب از آن؛ تحقق آزادی^۲ نیازمند گسترش دائمی فعالیت‌های نوین آزادی در امنیه روابط قدرت است. بنابراین می‌توان گفت که پیوند ناگسستنی خاصی میان وقته سیاسی و ضدسیاسی در آنارشسیسم وجود دارد؛ یک تنش سازنده که آنارشسیسم از آن بهره می‌گیرد تا رهیافت‌های تازه‌ای را برای سیاست رادیکال تنظیم نماید.

استقلال امر سیاسی^۲

به‌واقع، از طریق کار کردن با سرگستگی میان سیاست و ضدسیاست، پست آنارشسیسم به‌سوی فهم جدیدی از «امر سیاسی»^۳ می‌رود. در اینجا شانتال موف^۴ تعریف مناسبی از امر سیاسی به دست می‌دهد، که آن را از سیاست متمایز می‌کند: مقصود من از «امر سیاسی» بعد تخصی^۵ است که در ماهیت روابط انسان است، تخصی^۶ که می‌تواند اشکال متنوعی داشته باشد و در سنخ‌های گوناگون روابط اجتماعی ظهور یابد. از جهتی دیگر «سیاست» معرف مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، گفت‌وگوها، و نهادهایی است که قصد دارند نظم مشخصی را برپا کنند و همزیستی انسان را در شرایطی سازمان‌دهی کنند که این شرایط به‌علت تأثیری که از «امر سیاسی» گرفته‌اند، به‌طور بالقوه تعارضی^۶ هستند (۵).

بنابراین، در این مفهوم، امر سیاسی ممکن است به‌عنوان ناخودآگاه سرکوب‌شده سیاست قلمداد شود (بعد تخصی و تعارض در قلب روابط اجتماعی) که نظم سیاسی را تهدید به بی‌ثباتی می‌کند و لذا باید رام شود.

تلقی موف از امر سیاسی به‌عنوان قلمرو تخصی و تعارض از صورت‌بندی امر

1. Reversals.
2. The autonomy of the political.
3. The political.
4. Chantal Mouffe.
5. Antagonism.
6. Conflictual.

سیاسی توسط اشمیت^۱ برحسب تقابل دوست/دشمن برگرفته شده است (۶). تهدیدی وجودی که توسط دشمن علیه یک هویت سیاسی مشخص مطرح شده، تهدیدی که احتمال جنگ را پیش فرض می‌گیرد، و پیوندی جمعی را در مقابل دشمن ایجاد می‌کند، از نظر اشمیت این همان چیزی است که روابط سیاسی را از سایر روابط اعم از اقتصاد، دین، نظام اخلاقی^۲ و اخلاق^۳ متمایز می‌سازد.

به‌زعم اشمیت این درک از امر سیاسی اساساً در تضاد با لیبرالیسم است، چراکه لیبرالیسم تلاش دارد از امر سیاسی طفره رود یا آن را انکار کند. اشمیت آن را ضدسیاست می‌داند: لیبرالیسم در بی‌اعتمادی خود به دولت^۴ امر سیاسی را نفی می‌کند و آن را با جامعه مدنی جایگزین می‌کند، یعنی با قلمرو منافع خصوصی، قانون، اقتصاد، اخلاق و حقوق فردی:

یک خط‌مشی^۵ لیبرال در قالب آنتی‌تزی جدلی^۵ علیه دولت، کلیسا یا سایر نهادهای محدودکننده آزادی فردی وجود دارد. شاهد یک خط‌مشی لیبرال برای تجارت، کلیسا و آموزش هستیم، اما به‌جز انتقادی لیبرال از سیاست قطعاً سیاست لیبرالی وجود ندارد (۷). اشمیت انتقادی مشابه را به آنارشیزم وارد می‌کند، چون آن را یک ضدسیاست می‌داند که به نام ماهیت فی‌نفسه لطیف انسان، مخالف دولت سیاسی است: آنارشیزم طبیعی^۶ نشان می‌دهد که اعتقاد به طبیعت نیک آدمی کاملاً معادل است با نفی رادیکال دولت (۸).

چگونه یک رهیافت پست آنارشیزم باید به چالش اشمیت پاسخ گوید؟ آیا مخالفت با دولت که در مرکز آنارشیزم قرار دارد آن را به یک لیبرالیسم سیاسی تسلیم می‌کند که در آن قلمرو منافع فردی^۷ امر سیاسی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؟ برخلاف آن، ادعای من این است که پست آنارشیزم درک جدیدی از استقلال امر سیاسی را در اختیار ما می‌گذارد که از هر دو پارادایم اشمیتی و لیبرال فراتر می‌رود.

سیاست پست آنارشیزم از این جهت فراتر از درک اشمیتی می‌رود که تأکید دارد دولت دامنه مناسب سیاست نیست، بلکه دامنه مناسب، آن فضاهاست مستقلی هستند که

1. Schmitt.

2. Morality.

3. Ethics.

4. Policy.

5. Polemical.

6. Indigenous anarchism.

خود را در تضاد با دولت تعریف می‌کنند. از نظر اشمیت، دولت - ملت^۱ جایگاه عمده سیاست است، چون این دولت حاکم است که در مورد تمایز دوست/دشمن تصمیم‌گیری می‌کند. با این حال، از چشم‌انداز پست‌آنارشسیسم، در واقع دولت 'سامان سیاست‌زدایی'^۲ است: این ساختار قدرت است که سیاست‌ها را اداره می‌کند، جنبهٔ متمریدی^۳ که اقتضای امر سیاسی است را تنظیم، کنترل و سرکوب می‌کند؛ این به معنای صرف‌نظر کردن از تعارض و تخصم در مبنای شالوده‌های خود است. نقد این محدود کردن امر سیاسی به سامان سیاسی به موف نیز وارد است که به نظر می‌رسد بخواهد ایدهٔ تخصم و آشوب^۴ را بپذیرد، به‌خصوص با ایده‌ای که دربارهٔ دموکراسی مجادله‌ای^۵ دارد این تعارض را به‌طور ضمنی منحصر به چارچوب دولت ملی می‌داند. مجادلهٔ من این خواهد بود که تخصم دموکراتیک^۶ که موف آن را به‌عنوان تعارضی بر سر مرزهای شمول^۷ و محرومیت^۸ درون دولت قرار می‌دهد، به‌واقع تنها در تضاد با دولت است که خود را محقق می‌سازد. لذا صحبت از استقلال امر سیاسی، همانند اشمیت و موف، ضرورتاً ایدهٔ سیاست استقلال^۹ را تداعی می‌کند: این ایده که سیاست به‌دنبال تعریف فضاهای استقلال از دولت است، فضاهایی که در آنان مردم زندگی خودشان را فارغ از سایهٔ عظیم لویاتان^{۱۰} تعیین می‌کنند. پست‌آنارشسیسم به درکی متفاوت از استقلال امر سیاسی اشاره دارد که سنت نوهابزی و ژاکوبی^{۱۱} تفکر سیاسی، که برایشان امر سیاسی چیزی جز تثبیت دولت نبود را کاملاً دگرگون می‌کند.

علاوه‌بر آن، پست‌آنارشسیسم با فراسیاسی کردن سیاست به سبک اشمیتی که تلاش دارد تا اخلاق را از حوزهٔ سیاسی تهی کند، مخالف است. چنانکه گفته‌ام، سیاست را

1. Nation- state.
2. Depoliticisation.
3. Insurgent.
4. Disruption.
5. Agonistic democracy.
6. Democratic agonism.
7. Inclusion.
8. Exclusion.
9. Politics of autonomy.

۱۰. لویاتان یا لوتان (انگلیسی: Leviathan) هیولا یا اژدهای عظیم‌الجثه‌ای است که از دریا سرک می‌کشد و مثل و مانند ندارد. در اندیشهٔ هابز منظور از لویاتان همان دولت است. (مترجمان)

11. Jacobin.

باید در ارتباط با اخلاق در نظر گرفت، به عنوان چیزی که حاکمیت سیاست^۱ (و همچنین سیاست حاکمیت) را برهم می زند. درحقیقت، وقته اخلاقی به مثابه مهارکننده قدرت مطلق^۲ سیاست عمل می کند، پر کردن فضای هستی شناختی با سیاست (چیزی که نه تنها به نیهیلیسم، بلکه به نوعی سیاست زدایی رادیکال نیز راه می برد، به طوری که سیاست آن قدر گسترش می یابد تا به نقطه ای برسد که هرگونه معنایی را از دست بدهد). در این صورت هیچ سیاست ناب یا مطلق وجود نخواهد داشت؛ و حتی اگر بتواند باشد فقط منجر به پیامدهای فجیع می شود. تشدید امر سیاسی خبر از ایجاد فضایی بسته، خفقان آور و مطلق گرا می دهد که در آن سیاست ناپدید می شود. لذا به شکلی پارادوکسیکال، استقلال امر سیاسی به جدایی آن از حوزه اخلاقی وابسته نیست، بلکه به اشتغال مداوم و گشودگی اش بر آن بستگی دارد. درک پست آنارشیستی از امر سیاسی بر شکاف هستی شناختی ضروری و سازنده میان اخلاق و سیاست تأکید دارد. درست همانند اشمیت که عقیده دارد فضای سیاسی دولت - ملت به عنوان مانع^۳ یا بازدارنده قدرت جهانی یک رژیم لیبرال نوین بشردوستانه^۴ و قانون بین المللی عمل می کند (۱۰). من نیز عقیده دارم اخلاق (که حاوی بعدی ضدسیاسی «و نه غیرسیاسی» است) به مثابه مانعی برای سیاست عمل می نماید.

اما انگیزش ضد استبدادگرا و امتناع آن از تطهیر سیاست منجر به لیبرالیسم شدن پست آنارشیسم نمی شود. درحالی که پست آنارشیسم وقته خاصی از ضدسیاست را شامل می شود و درحالی که در تردید نسبت به اقتدار دولت و تأکید بر آزادی فردی با لیبرالیسم اشتراک دارد، اما معادل با آن نیست. از دیدگاهی پست آنارشیست، لیبرالیسم^۵ امر سیاسی را تابع نظم اقتصاد، اخلاق و قانون قرار می دهد (آن را فرع می داند) - این به سیاست زدایی مشخصی راه می برد که در آن وقته سیاسی عمل و رقابت به وسیله منافع خصوصی و دل مشغولی های جامعه مدنی نابود می شود. درواقع، ایراد لیبرالیسم این است که جامعه را به عنوان قلمرو آزادی فردی و تبدلات بازار می پذیرد، بدون در نظر گرفتن موانعی که دومی برای اولی ایجاد می کند. علاوه بر آن، حوزه امر سیاسی را تابع ایده های حقوق بشر و بشردوستانه قرار می دهد. اشمیت کاملاً محق بود که نسبت به چنین ایده هایی مشکوک باشد، به زعم وی^۶ این ها شکل جدیدی از امپریالیسم را پنهان کرده اند (۱۱). هم زمان

1. Sovereignty of politics.

2. Imperium.

3. Katechon.

4. Humanitarianism.

می‌توان گفت که لیبرالیسم به قدر کفایت ضدسیاسی نیست، بدین معنا که به قدر کافی ضد دولت نیست. تمجید لیبرالیسم از آزادی فردی در تناقض با پذیرش دولت به عنوان نگهبان این آزادی است. لذا لیبرالیسم، از دیدگاهی پست‌آنارشسیست، نه به قدر کافی سیاسی است و نه ضدسیاسی.

در اینجا آشکار است که من از اصطلاحات سیاسی و ضدسیاسی به معنایی اساساً متفاوت با اشمیت استفاده می‌نمایم. همان‌گونه که اشاره کرده‌ام، من با اشمیت در تلقی دولت به عنوان پایگاه ممتاز امر سیاسی مخالف هستم؛ امر سیاسی 'ساخت فضای استقلال است که فاصله‌ای را از دولت حفظ می‌کند، و بدین سان اصل حاکمیت دولت را مورد تردید قرار می‌دهد. هم‌زمان، اندیشه ضدسیاسی به هر دو وقته اخلاق و اتوپیا ارجاع دارد که در آن‌ها مرزهای واقعیت سیاسی ما به چالش کشیده می‌شوند. و در این معنا، امر ضدسیاسی نیز نوعی درگیری سیاسی را ایجاد می‌کند. یکی از مشکلات مربوط به تصورات استاندارد از استقلال امر سیاسی (که متوجه تصور اشمیت و موف، و به شکلی دیگر نیز متوجه هانا آرنتمی باشد (۱۲)) آن است که اینان بُعد ضدسیاسی را فراموش کرده یا فعالانه آن را نفی می‌کنند. ضدسیاست نباید با بی‌تفاوتی نسبت به سیاست، انفعال مطلق یا جدایی از درگیری سیاسی، اشتباه شود. بلکه بایست به عنوان رویگردانی فعالانه از محدودیت‌های آنچه هست به نام آنچه می‌توانست باشد تلقی گردد. و این مطمئناً یک حرکت عظیم سیاسی است. من ضدسیاست را ناخودآگاه سیاست قلمداد می‌کنم، و از این نظر هر درکی از امر سیاسی باید شامل امر ضدسیاسی باشد و با رابطه پارادوکسیکال این دو اصطلاح درگیر شود. به همین دلیل آنارشسیسم (که سیاست ضدسیاست آن توسط پست‌آنارشسیسم آشکار شده) صورت‌بندی جدیدی را از استقلال امر سیاسی به دست می‌دهد.

ساختار کتاب

در فصولی که می‌آیند از طریق کاوش در آنارشسیسم و جایگاه آن در نظریه سیاسی یک رهیافت پست‌آنارشسیست به امر سیاسی را به دقت شرح خواهم داد.

در فصل اول آنارشیسیم کلاسیک^۱ متفکرانی مانند گدوین^۲، باکونین^۳، پرودُن^۴ و کروپوتکین^۵ را مورد توجه قرار خواهم داد، عناصر کلیدی فلسفه سیاسی آنان را بررسی خواهم کرد: طرد دولت و اقتدار متمرکز سیاسی؛ شکاکیت نسبت به دموکراسی، قرارداد اجتماعی و سایر گفتمان‌های مشروعیت‌بخش دولت؛ و نقد دارایی و نابرابری. ادعای من این است که اصلی‌ترین محرک سیاسی و اخلاقی آنارشیسیم تمایل آن به برابری - آزادی است، که در آن دو اصل برابری و آزادی (که در نظریه لیبرال اغلب تفکیک شده یا در تنش باهم تصور می‌شوند) از نظر آنارشیست‌ها به طریقه ناگسستگی مستلزم یکدیگرند، و به یکدیگر تحرک و معنا می‌بخشند. بعلاوه، نشان می‌دهم که آنارشیسیم کلاسیک بر پایه درکی معین از جامعه استوار است، تصور اصل اجتماعی به عنوان نظمى ماهیتاً طبیعی و اخلاقی، برخلاف اقتدار و قدرت که غیرطبیعی و ضد اخلاق تلقی می‌شوند و دخالت آن‌ها کارکرد طبیعی جامعه را برهم می‌زند.

فصل دوم به کاوش مسائل خاصی می‌پردازد که این نوع درک از روابط اجتماعی با آن روبه‌روست. به تحقیق در پارادایم انسان‌گرای روشنگری خواهم پرداخت که آنارشیسیم کلاسیک بر آن اساس درک می‌شود، و نشان می‌دهم بنیان‌های عمیق هستی‌شناختی که اساس فلسفه آن را شکل می‌دهند (بنیان در ماهیت انسان، تحقیق علمی و عقلانیت و اخلاقیات یک بدنه اجتماعی بدون ساختار) در نهایت ناپایدار و غامض هستند. در اینجا مفهومی از آنارشی که منتسب به لویناس و همچنین متفکر هایدگری، راینر شورمن^۶ است را بسط می‌دهم: آنارشی به آسفتگی و امکان‌ناپذیری غایی بنیان‌های پایدار هستی‌شناختی، حتی خود بنیان‌های آنارشیسیم، اشاره دارد. هرچند من بر این نظر هستم که این وقته آنارشیک (که وقته اخلاقی هم هست) در نهایت با آنارشیسیم متناقض نیست و آنارشیسیم می‌تواند از طریق آنارشی مجدداً مفصل‌بندی شود تا ادراکات (مفاهیم) پست آنارشستی تازه‌ای از سوبژکتیویسم سیاسی، روابط قدرت، اخلاقیات، سیاست شورشی^۷ و اتوپیا ایجاد کند.

در فصل سوم مجادله میان آنارشیسیم و مارکسیسم را بازبینی می‌کنم. استدلال

1. Godwin.
2. Bakunin.
3. Proudhon.
4. Kropotkin.
5. Reiner Schürmann.
6. Insurrectionary politics.

می‌کنم که آنارشیسم نظریه‌ای جایگزین را دربارهٔ دولت و قدرت بسط داده است. این نظریهٔ دولت را به مثابهٔ بعد سیاسی بسیار مستقلى در نظر می‌گیرد که قابل تقلیل به یک تحلیل طبقاتی یا به شیوهٔ غالب تولید نیست. این مفهوم‌سازی جدید از دولت طی قرن نوزدهم به مجادله‌ای جدی میان آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها بر سر استراتژی انقلابی و سازمان‌دهی سیاسی منجر شد، مجادله‌ای که امروزه با اتمام پروژهٔ مارکسیست/لنینیست جدی‌تر هم شده است. در اینجا رهیافتی (پست)آنارشیست به استقلال امر سیاسی را بسط می‌دهم، و آن را در تقابل با چشم‌اندازهای متفاوت پسا مارکسیست و نواشمیتی قرار می‌دهم که به ادعای من مسئلهٔ حاکمیت دولت را به قدر کافی مورد بحث قرار نمی‌دهند. فصل چهارم ایدهٔ سیاست خارج از دولت را اتخاذ می‌کند و ارتباط این ایده را با تفکر رادیکال قاره‌ایِ امروزی نشان می‌دهد. هدف فصل آن است که جایگاه آنارشیسم را در مناقشه‌های متفکرین قاره‌ای مشخص کند، مانند آلن بدیو^۱، ژاک رانسیر^۲، اسلاوی ژیزک^۳، مایکل هارت^۴ و آنتونیو نگری^۵. نشان خواهم داد که بسیاری از اندیشه‌ها و اشتغالات ذهنی این متفکرین - به‌ویژه، مرجح دانستن سیاست بر دولت، تأکید بر سوژکتیویتهٔ سیاسی به جای مفهوم طبقه و پررنگ ساختن مفهوم سازمان سیاسی و رای مفهوم حزب سیاسی - آنارشیستی^۶ تصدیق نشده را بازتاب می‌دهد. علاوه بر آن نشان می‌دهم که چگونه آنارشیسم می‌تواند در این مسائل ایجاد تزلزل کند. در همین جاست که ادعا می‌کنم امروزه سیاست رادیکال بایست بر حسب گسست^۷ از نظم موجود فهمیده شود، نه به عنوان بُعدی ماندگار که در آن ظاهر شده. اما سیاست «رخداد»^۸ که این تصور از گسست آن را ایجاد می‌کند باید به شیوه‌ای فهمیده شود که از شکل‌های انقلابیِ خشن، هراس آور و بالقوهٔ اقتدارطلب گذشته ممانعت کند.

در فصل پنجم، به مجموعهٔ متفاوتی از منازعات می‌پردازم (این بار به نظریه پردازان آنارشیست معاصر که به‌زعم من تفکرشان نشانگر استمرار آنارشیسم کلاسیک است).

1. Alain Badiou.

2. Jacques Rancière.

3. Slavoj Žižek.

4. Michael Hardt.

5. Antonio Negri.

6. the politics of the event.

درواقع، به رغم تفاوت‌های اساسی، موری بوکچین^۱ و جان زرزان^۲ در طرد پست‌مدرنیسم/پساساختارگرایی باهم مشترک هستند و بر هستی‌شناسی ذات‌گرا تأکید دارند. برای نشان دادن محدودیت‌های رهیافت ایشان، تلاش می‌کنم تا ایده سیاست آنارشیشم (یا پست‌آنارشیشم) را بیشتر توسعه دهم که خود را بر اساس هویت‌های ذات‌گرا، فرایندهای توسعه دیالکتیکی یا یک برداشت زیستی از بدنه اجتماعی قرار نمی‌دهد؛ امکان‌پذیری دگرگونیِ رادیکال باید بیشتر به عنوان لحظه‌های پیش‌بینی نشده آزادی دیده شوند که ایده یک نظم طبیعی تعیین‌شده را نمی‌پذیرند. همچنین در اینجا بیشتر به مسئله اخلاق می‌پردازم، و به اتهامی پاسخ می‌گویم که پست‌آنارشیشم (که تأثیر خاصی را از فلسفه اگزیستانسیالیستِ ماکس اشتیرنر می‌گیرد) به نیهیلیسم و نسبی‌گرایی وارد می‌کند. مفهوم متفاوتی از عمل اخلاقی و فعالیت آزادی را طرح‌ریزی می‌کنم که دیگر بر هویت‌های ثابت و مقولات جهان‌شمول اخلاقی متکی نیست. در اینجا مسئله اتوپیا مهم خواهد شد، البته در معنایی جدید: نه به عنوان تعیین یک برنامه انقلابی تغییر سیاسی، و نه به عنوان آرمانی‌پردازی درباره آینده، یعنی درباره جامعه پساانقلابی، بلکه به عنوان لحظه گسست^۳ و ناهمگنی.

در فصل نهایی، این لحظاتِ اتوپایی گسست و منازعه را مورد کاوش قرار می‌دهم؛ لحظاتی که در زمینه سیاست رادیکال امروزمین به خصوص مبارزات علیه سرمایه‌داری جهانی ظهور می‌یابند. سپس استدلال خواهم کرد که این جنبش‌های مقاومت گوناگون (گروه‌های بومی، شبکه‌های ضدسرمایه‌داری، فعالیت‌های زیست‌محیطی، جنبش‌های ضدجنگ و غیره) در نهایت مبارزاتی برای استقلال هستند؛ آنان فضاها و سیاست‌های سیاسی را می‌گشایند که (با اشکال سازمان‌دهی آنارشیشتی مشخص می‌شوند و) حتی اگر خواسته‌هایی را از دولت مطالبه کنند بازهم خارج از نظم هستی‌شناختی حاکمیت دولت قرار دارند. همچنین، ممکن است به عنوان عارضه رژیم کنونی «پست‌سیاست» و نقصان دموکراتیک آن تلقی شوند؛ در فعالیت‌های سیاسی غیراقتدارطلب و بی‌کانون و ساختارهای تصمیم‌گیری جدید در حال توسعه، این جنبش‌ها و تنازعات درک «آنارشیک» جدیدی از دموکراسی را می‌طلبند که دیگر الزامی به حاکمیت نظم دولت ندارد. ادعای من در اینجا، و

1. Murray Bookchin.

2. John Zerzan.

3. Rupture.

۲۸ سیاست پست‌آنارشیسم

در سراسر این کتاب آن است که آنارشیسم نه تنها امروزه افق سیاست رادیکال را با حداکثر کردن سیاست و اخلاق برابری - آزادی شکل می‌دهد، بلکه افق غایی خودِ دموکراسی را نیز می‌سازد.